

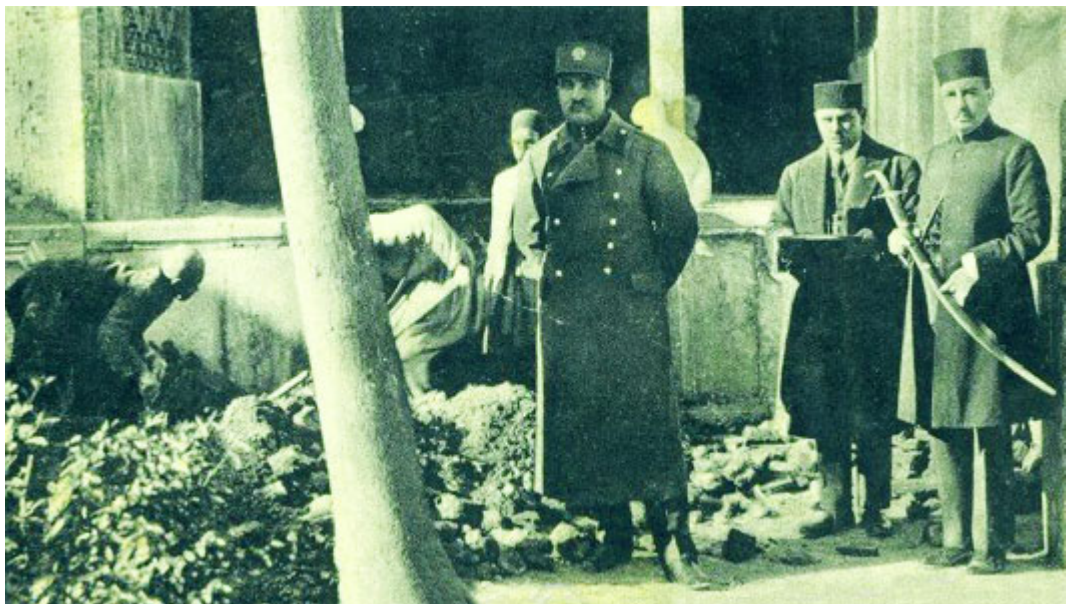
## ستایش آرتور کریستنسن از رضا شاه

مسعود کدخدایی

۰۸ مرداد ۱۳۹۲

آرتور کریستنسن سه بار به ایران سفر کرد. بار نخست در ۱۹۱۴، در آغاز جنگ جهانی اول، بار دوم در ۱۹۲۹، در زمان رضا شاه و بار سوم در ۱۹۳۴ برای شرکت در کنفرانس هزاره‌ی فردوسی به ایران.

او بار نخست نزدیک به پنج ماه در تهران، و سه هفته در سمنان اقامت داشت. می‌توان گفت که آرتور کریستنسن بار نخست با دیدی رمانتیک و برای تحقق بخشیدن به رؤیاهای کودکی و جوانی‌اش از شرق افسانه‌ای راهی ایران شد.



رضا شاه بر سر گور کریم خان زند

او در سفر نخستش به ایران ۳۹ سال داشت و در پی کشف‌های زبان‌شناسانه، و بیش از هر چیز در پی پژوهش در گویش سمنانی بود. هدف زبان‌شناسان غربی در آن سال‌ها این بود که با شناخت زبان‌های ایرانی به ریشه‌ی زبان‌های اروپایی برسند و جست‌وجو در گویش‌های ایران هم به منظور پیدا کردن حلقه‌های گمشده‌ی همین زنجیره بود.

آرتور کریستن‌سن نخستین پروفیسور زبان‌شناسی ایران در دانشگاه کپنهاگ بود و در سال ۱۹۰۳ پایان‌نامه‌ی دکترایش را در باره‌ی عمر خیام و رباعی‌هایش منتشر کرد که خود نقطه‌ی عطفی شد در شناخت خیام و رباعی‌های او.

آرتور کریستن‌سن به هنگام سفر دومش به ایران دیگر آن جوانی نبود که به دنبال رؤیاهایش به‌سوی سرزمین‌های دور کشیده می‌شد. او اکنون یک پروفیسور ایران‌شناس بود با پشتوانه‌ای همچون کتاب «تاریخ ساسانیان» که آن‌را به زبان فرانسه نوشته و اینک به چاپ دوم رسیده بود. او حالا دیگر در میان خاورشناسان جهان جایگاه ارزشمندی یافته بود.

او بنا به نوشته‌های خودش برای بررسی لهجه‌های ایران و نیز دیدن دگرگونی‌هایی که پس از به پادشاهی رسیدن رضا خان روی داده راهی این سفر دوم شده بود. در این هنگام (۱۹۲۹ میلادی برابر با ۱۳۰۸ خورشیدی) او دیگر خودش را ایران‌شناس می‌دانست و نه «شرق‌شناس» و از داشتن دیدی رمانتیک نسبت به شرق، به دیدی پراگماتیستی رسیده بود. اما این تنها او نبود که تغییر کرده بود. اینک جنگ جهانی اول پایان پذیرفته و انگلیسی‌ها که از سال ۱۹۱۸ با توافق شوروی ایران را به اشغال نظامی خود درآورده بودند، پس از سه سال و نیم از آن بیرون رفته و قحطی بزرگی که در زمان اشغال آنان ایران را بیش از پیش زار و نزار کرده بود، به پایان رسیده بود. در این هنگام نزدیک به پنج سال از فرمانروایی رضا شاه می‌گذشت و او در راه کاستن نفوذ روحانیان و دیگر نیروهای مذهبی، و کاستن شورش‌های طایفه‌ای و نفوذ خان‌ها کارهای مهم و بزرگی انجام داده بود. این کارها چنان آرتور کریستن‌سن را تحت تأثیر خود قرار داد که در کتابش «پارس قدیم و جدید» [۱] از آن‌ها با عنوان «تولد دوباره‌ی ملت پارس» یاد کرد.

در چند کار از آرتور کریستن‌سن که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۹ نوشته شده [۲]، می‌توان بدینی ژرف او را نسبت به اکثریت انتخاباتی پارلمانی دید و به راز کشش او نسبت به برخی از دیکتاتوری‌ها پی برد.

او در سال ۱۹۳۷ در کتاب «طرح‌های فرهنگی ایران» که به دانمارکی نوشته شده، می‌نویسد:

«رضاشاه که اکنون ۵۹ ساله است، جایگاه ارزشمندی را در کنار بزرگترین شاهان باستانی ایران همچون کوروش بزرگ، داریوش بزرگ، اردشیر بابکان، خسرو معروف به انوشیروان «مردی که روان جاوید دارد» برای خود تثبیت کرده است.» [۳] ص. ۳۸

او در همین کتاب در ص. ۱۰ پس از ترسیم یک ایران ویران و در حال از هم پاشیده شدن می‌نویسد:

«بدون بزرگ‌نمایی، می‌توان دید که در سراسر ایران تنها یک مرد بود که می‌توانست کشور را از مأیوسانه‌ترین وضعیت ممکن که داشت، نجات دهد. این‌بار بخت یار ایران بود. تنها یک مرد، با چنان استعداد و آرمایی که داشت، قدرت را گرفت.»

نباید ناگفته بماند که او این جمله‌ها را پس از بر شمردن کارهایی که رضاشاه انجام داده می‌نویسد. اکنون من این کارها را از کتاب نام‌برده، فهرست‌وار، در زیر می‌آورم:

• ایجاد یک ارتش خوب و مطمئن با آموزش مدرن، و یک پلیس و ژاندارمری که کارایی داشته باشد.

• از میان برداشتن کابینتولاسیون.

• بازپرداخت همهی وام‌های ایران. ایران در ۱۹۱۳ [۱۳۲۴] سی و دو و نیم میلیون روبل به روسیه، و سه میلیون و دو بیست و پنجاه هزار پوند به انگلیس بدهکار بود که برای بازپرداخت آن باید به‌ترتیب تمامی درآمد گمرکی مرزهای شمالی و جنوبی را صرف آن می‌کرد.

• ایجاد بانک ملی در ۱۹۲۶ [۱۳۱۵] با سرمایه‌ی بیست میلیون ریال و پس گرفتن امتیاز چاپ اسکناس از بانک شاهی انگلیس که به مدت شصت سال حق امتیاز انحصاری آن را داشت. او می‌افزاید که بانک ملی ۳۸ شعبه در سراسر ایران داشته که با پشتوانه قرار دادن ذخیره‌ی طلای کشور سرمایه‌ی کل آن به ۳۰۰ میلیون ریال افزایش یافته بود.

• در کشور ایران که بزرگی آن به تنهایی برابر است با مجموع پهنه‌ی کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا، اتریش، مجارستان و چکسلواکی، و شهرهای آن در اطراف چند کویر قرار دارند، در درجه‌ی نخست این اتوموبیل است که باید جای‌گزین کاروان‌ها شود. او با اشاره به سفر اولش به ایران می‌نویسد که در آن هنگام به ندرت اتوموبیلی دیده می‌شد و هنوز ترافیک و ترانسپورت با کاروان انجام می‌پذیرفت و می‌افزاید که راه بندر انزلی تا تهران توسط یک شرکت روسی درست شده بود که بابت آن خراج زیادی از مسافران می‌گرفتند و یک راه دیگر، راه طبیعی بود که در درازنای هزاران سال از گذر انسان‌ها و حیوان‌ها درست شده بود. او می‌نویسد اکنون نزدیک به بیست هزار کیلومتر راه اتوموبیل‌رو در ایران هست که نزدیک به بیست هزار اتوموبیل در آن رفت و آمد می‌کنند.

• ایجاد راه آهن.

• پیدایش نخستین شرکت مسافرتی با نام ایرن تور.

• ایران یکی از کمباران‌ترین سرزمین‌های جهان است، با این‌وجود رضا شاه با انرژی فراوان کشاورزی را رونق داده و اینک نه تنها گندم و جو کاشته می‌شود، بلکه با کودپاشی و استفاده‌ی از تراکتور و روش‌های مدرن کشاورزی در بعضی از جاها، در جنوب به کشت نیشکر و در شمال برنج، توتون و چای پرداخته و در گیلان و مازندران کرم ابریشم پرورش می‌دهند. مبارزه با ملخ در خوزستان و مبارزه با مالاریا از راه خشکاندن مرداب‌ها هم در دستور کار هستند.

• مبارزه با خان‌ها و اسکان دادن عشایر.

• گشایش نزدیک به پنجاه کارخانه، از جمله هشت کارخانه‌ی قند.

• افزایش تولید نفت از ۴۳۷۷۳ تُن در سال‌های ۱۹۱۱-۱۲ به هفت میلیون تُن در حال حاضر.

• تولید شراب که اکنون صحبت بر سر صادر کردن آن است.

• ایجاد شرکت‌های سهامی. در سال ۱۹۳۷ در تهران ۳۶۵ شرکت سهامی با کل سرمایه‌ی ۵۷۶ میلیون ریال تأسیس شد.

• ساختن سیلوهای بزرگ در تهران و دیگر شهرهای بزرگ برای نگهداری غله.

• ایجاد نمایشگاه‌های تولیدهای ملی در شهرهای گوناگون.

• ایجاد مرکزهای اجتماعی و بهداشتی، و بیمارستان در شهرستان‌ها.

•واکسیناسیون آبله.

•محدود کردن کار کودکان، به ویژه در کارگاه‌های قالی‌بافی.

•بیمه‌ی حوادث برای کارگران صنعتی.

•کمک‌های دولتی برای کم‌درآمدها یا بی‌درآمدها.

•ایجاد موزه در شهرهای بزرگ.

•در ۲۳-۱۹۲۲ در سراسر کشور ۶۱۲ مدرسه بود که در سال‌های ۳۵-۱۹۳۴ به ۵۳۳۹ مدرسه افزایش یافت. ۲۲  
کودکستان نیز ایجاد می‌شود.

•اجباری شدن آموزش ابتدایی برای کودکان ۷ تا ۱۳ سال.

•ایجاد دبیرستان‌هایی به پیروی از سیستم آموزشی فرانسه با آزمایشگاه، کتابخانه، کلوب‌های ادبی و ورزشی.

•ایجاد دانشگاه تهران.

•دادن ۱۰۰ بورسیه به دانشجویان برای تحصیل در کشورهای اروپایی و آمریکایی.

•ایجاد مدرسه‌ی هنر در تهران.

•افزایش بودجه‌ی وزارت آموزش در ده سال گذشته از هفت و نیم به پنجاه و هشت میلیون ریال.

•ایجاد ۷۶۸ کلاس شبانه برای بزرگسالان.

•تعیین ۱۵ سالگی به عنوان کمترین حد سن ازدواج برای دختران.

•ایجاد انجمن زنان در ۱۹۳۵- کشف حجاب و تغییر لباس مردان و سر کار رفتن زنان.

•و ظاهر شدن یک شاه همراه با خانم‌های دربار در جلوی مردم که برای نخستین بار در تاریخ ایران صورت می‌گرفت.

+++++

## تسویه حساب رضا شاه با فتودالیسم

آرتور کریستن‌سن کتاب “طرح‌های فرهنگی ایران” را در پی سفر پایانی‌اش به ایران می‌نویسد. او این دگرگونی‌ها را که کوچک و کم هم نیستند می‌بیند و سپس می‌نویسد:

“تهران که تا ۱۵ سال پیش شهر کثیف و ویرانی متعلق به شرق کهن با خیابان‌های یک‌سره تاریک بود که در شب باید با چراغ دستی از آن‌ها می‌گذشتی، با یک سرعت امریکایی به یک شهر بزرگ مدرن تبدیل شده است. خیابان‌ها یکی پس از دیگری درهم کوبیده شده تا به خیابان‌های پهن‌تر، روشن و آسفالته تبدیل شوند.” ص. ۲۳



اداره پست در زمان رضا شاه

او در همان‌جا، در ص. ۳۷ می‌نویسد:

“آن‌چه که تا کنون به‌دست آمده ارزش ستودن دارد و این ستایش شایسته‌ی مردی است که روح همه‌ی این‌هاست.”

و نیز می‌افزاید:

“... درهم آمیختگی انضباط و احتیاط یکی از رازهای نبوغ رضا شاه است.”

با توجه به شیفتگی آرتور کریستن‌سن نسبت به دگرگونی‌های پرشتابی که در زمینه‌های آموزشی، فعالیت زنان در بیرون از خانه، رشد صنعت و کشاورزی، گسترش شبکه‌های ارتباطی و رشد اقتصادی در ایران پیش آمده، و با توجه به محدودی ارتباطی او که منحصر است به اشخاصی که در رأس امور کشور هستند (و باز هم به آن پرداخته خواهد شد)، فعالیت‌های کسانی همچون دکتر محمد مصدق، یحیی دولت‌آبادی، تقی‌زاده و... که در مجلس پنجم هستند، از چشم او پوشیده می‌ماند و توجه نمی‌کند که شماری از کارهایی را که به حساب رضا شاه می‌نویسد، از برکت وجود آن‌ها انجام گرفته است. از جمله دادن بورسیه به دانشجویان، افزایش بودجه‌ی فرهنگی (معارف)، از میان برداشتن لقب‌های دوران قاجار، به‌کار بردن تقویم خورشیدی و به‌کار بردن نام‌های فارسی برای ماه‌های سال و...

برای نمونه آرتور کریستن‌سن می‌نویسد:

“نتیجه‌ی درگیری با انگلیس بر سر نفت، به رضایت کامل ایران منجر شد.” [۴]

اما یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

“یکی از تقاضاهای دولت انگلیس از دولت شاه پهلوی این بود که ۳۰ سال بر مدت این امتیاز [امتیاز کمپانی دارسی] افزوده شود؛ امتیازی که هنوز از مجلس ملی ما نگذشته و بر حسب قانون رسمیت ندارد و البته سر تا پایش هم بر نفع صاحب امتیاز و به ضرر ایران است و در سال‌های اخیر هم هم‌وقت دولت ایران با کمپانی در موضوع حق خود در کشمکش بوده است و بالاخره شاه پهلوی امتیاز مزبور را لغو کرد با این قید که نماینده کمپانی به تهران رفته با شرایط بهتری آن را تجدید نمایند انگلیسیان به ظاهر صورت اعتراضی به‌جا آوردند در صورتی‌که پیدا بود اساسی ندارد و به‌زودی نماینده کمپانی به تهران رفت و با افزودن مبلغی بر حق ایران که در مقابل آنچه که می‌برد چیزی شمرده نمی‌شود و با اضافه کردن مدت ۳۰ سال که از پیش تقاضا کرده بودند کار تمام شد و به‌علاوه از مجلس شورای کنونی هم با اظهار شغف بسیار گذشت و از این هم بالاتر آنکه چون بعد از صورت اعتراضی که از طرف انگلیسیان به‌جای آمد قضیه در صورتی‌که هیچ مربوط به‌جامعه ملل نبود به آنجا رجوع شد (...). سجل مزبور در جامعه ملل هم مهر شد.” [۵]

آرتور کریستنسن آن‌جا که به سیاست مربوط است، دموکراسی غربی را “دیکتاتوری اکثریت” می‌نامد و البته آن‌را بی‌عیب و نقص هم نمی‌داند. او می‌گوید وقتی که آدم ناچار است که از میان این و یا دیکتاتوری فردی یک را انتخاب کند، پس همان اولی بهتر است. [۶]

او در همین گفت‌وگو با آن‌که همین دموکراسی قابل انتقاد را برای غرب می‌پسندد و بر دیکتاتوری ترجیح می‌دهد، هنگامی که صحبت به شرق، و به‌ویژه ایران می‌کشد، می‌گوید:

“هرچه که شاه می‌خواهد همان می‌شود! اما برای من این دیکتاتوری پدرسالارانه‌ی شرقی از این [سیستم] مدرن اروپایی که به توده‌ها رجوع می‌کند، جذابیت بیشتری دارد. شاه در جلوی توده ظاهر نمی‌شود تا با حرف و تبلیغ رأی آنان را به‌دست آورد، نه، او با قدرت و هوشیارانه عمل می‌کند؛ مجلس نظرش را می‌دهد، شاید اثرهایی هم داشته باشد، اما تصمیم‌ها از سوی شاه و هیئتی که خودش آن را برگزیده، گرفته می‌شوند.”

او که هرگز تابع یک حکومت خودکامه، و مجبور به اطاعت از دستورهای یک دیکتاتور نبوده، توجهی به آنچه که در این حکومت‌ها، در زندگی روزانه بر سر مردم و به‌ویژه روشنفکران و فرهنگیان می‌آید نمی‌کند و یا آن‌ها را نمی‌بیند!

یحیی دولت‌آبادی در همان بخش از کتابی که نام برده شد می‌نویسد که رضا شاه:

“ناچار شد به عملیات سخت توسل بجوید این بود که مدیر روزنامه حیات جاوید را با خورد کردن دندان‌های او به‌واسطه مشیت خود سیاست کرد و بدن مدیر ستاره ایران حسین صبا را با زدن سیصد شلاق مجروح ساخت بعد از این دو واقعه روزنامه‌نگاران اندکی به‌جای خود نشستند. روزی نگارنده آگاه شده که نظامیان به اداره روزنامه وطن ریخته مدیر آن میرزا هاشم خان را به‌طوری که مشرف به مرگ شده است زده‌اند و روزنامه‌های او را در آتش سوزانیده‌اند و چون خبر به سردار سپه رسیده است گفته بی‌اطلاع من بوده چون بر ضد قشون نوشته است قشون عصبانی شده در مقام انتقام کشیدن برآمده است...” ص. ۲۸۲ .

بیرون ابراهامیان می‌نویسد:

“رضا شاه برای تضمین قدرت مطلقه خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را از بین برد” [۷] ص. ۱۷۲

او در صفحه‌ی بعد همین کتاب چنین ادامه می‌دهد:

“... از ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۱۲ یکصد و پنجاه و شش تن از سازمان دهندگان نیروهای کارگری را دستگیر کرد. ۴۰ نفر در آبادان، ۳۰ نفر در مشهد، ۱۰ نفر در اصفهان، ۲۰ نفر در تبریز، ۳۲ نفر در تهران و ۲۴ نفر از اعضای انجمن آموزشی قزوین دستگیر شدند.”

در مورد زنان و خانواده چنین بود که مردان هنوز می‌توانستند چهار زن داشته باشند، و حق طلاق همچنان با آنان بود، و نیز از حق ارث بیشتری برخوردار بودند. و ابراهامیان می‌نویسد:

“پس از سال ۱۳۱۴ مقامات عالی‌رتبه اگر با همسران بدون حجاب خود در میهمانی‌های رسمی حضور نمی‌یافتند، احتمالاً مقام خود را از دست می‌دادند. کارکنان رده پایین حکومت نیز، مانند رفتگران، اگر همراه زنان بی‌حجاب خود در خیابان‌های اصلی به گردش نمی‌پرداختند، جریمه و مجازات می‌شدند.” ص ۱۷۹ همان کتاب.

رضا شاه می‌خواست جامعه‌ی سنتی و چند قومی ایران را که هنوز با فنودالیسم تسویه حساب نکرده بود، با زور به جامعه‌ای مدرن تبدیل کند، و در این راه نوسازی را با غربی کردن یکی گرفته بود، و به زیربنای فرهنگی و نفوذ مذهب در میان توده‌ها بی‌توجه بود.

+++++

## رشد ناسیونالیسم و گرایش رضا شاه به آلمان

سفر دوم آرتور کریستنسن به ایران هم‌زمان بود با رشد ناسیونالیسم و گرایش هرچه بیشتر حکومت رضاشاه به آلمان و تلاش او برای بریدن هرچه بیشتر از اسلام و عرب و بازگشت به تاریخ کهن، که همه‌ی این تلاش‌ها در راه یافتن فرهنگی متفاوت و هویتی دیگر بود.

در این‌جا دو گفته را از کتاب “گذشته چراغ راه آینده است” [۸] بازگو می‌کنم.



نخستین کودکان در ایران در زمان رضا شاه

«رضا شاه در آخرین سال‌های حکومتش تمایل شدیدی به آلمان نازی پیدا کرد. این تمایل بر اساس امتیازات و منافع بود که دولت آلمان در آن هنگام برای شخص دیکتاتور فراهم می‌کرد... از سال ۱۳۱۵ [۱۹۲۶ م.] همراه با هر کارخانه‌ای که باز می‌شد ده‌ها و صدها نفر آلمانی به نام کارشناس و متخصص وارد ایران می‌شدند...» ص. ۷۲

در همین صفحه در این کتاب باز می‌خوانیم که:

«در سال ۱۳۱۷ [۱۹۳۷ م.] آلمان در تجارت خارجی ایران مقام اول را کسب کرد و سهمی معادل ۴۱,۵ درصد در این زمینه به خود اختصاص داد و سال‌های ۴۱-۱۹۴۰ میلادی برابر ۱۳۲۰ شمسی سهم آلمان در تجارت خارجی ایران به ۴۵,۵ درصد رسید.»

باز هم در همین کتاب آمده است که آلمانی‌ها «با فروش کارخانه‌های صنعتی به قیمت ارزان و مناسب به شخص «رضا شاه» و صنعتی کردن قسمت عمده املاک اختصاصی و همچنین خرید محصول آن املاک، مانند پنبه و برنج و امثال آن به قیمت‌های فوق‌العاده خوب و با شرایط رضایت‌بخش و پرداخت قیمت آنها به لیره طلا، دیکتاتور ایران را کاملاً به خود مجذوب کردند.» ص. ۷۳

نازی‌ها در گردهمایی سالانه‌ی حزب که در سپتامبر سال ۱۹۳۵ در نورنبرگ برگزار شد، قانون‌های جدیدی را تصویب کردند که بر نظریه‌های نژادپرستانه استوار بود. آنان در سال ۱۳۱۷ [۱۹۳۸ م.] ماده‌ای از قانون‌های نژادی نورنبرگ را که بر اساس آن از دواج آلمانی‌ها با ایرانیان ممنوع کرده بود، لغو نمودند.

به گفته‌ی کتابی که در بالا از آن نام برده شد، از سال ۱۳۱۱ [۱۹۳۳ م.] در ایران تبلیغ‌های فاشیستی رواج پیدا کرد. «نامه‌ی ایران باستان» در اول بهمن ۱۳۱۱ [۲۱ ژانویه ۱۹۳۳] به مدیریت عبدالرحمن سیف‌الاسلام منتشر شد که گرایش‌های شدید «ژرمانوفیلی» داشت. او چندی بعد نام خود را به «سیف آزاد» تغییر داد.



از جمله نوشته‌های او که در جاهای بسیاری آنرا بازگو کرده‌اند و در شماره‌ی ۲۱ نامه ایران باستان در ۸ تیر ۱۳۱۲ آورده شده این است که:

“حقیقتاً جای خوشوقتی است که علامت ایران در دو هزار سال پیش از مسیح [اشاره به نشان صلیب شکسته‌ی نازی‌ها]، امروز مایه افتخار ملت آلمان (که با ما یک نژاد و یک تیره هستند) شمرده می‌شود.” ص. ۷۴ (همان‌جا)

سیف آزاد درباره‌ی رنگ سیاهی که در پرچم آلمان هست و نیز رنگ پیراهن فاشیست‌های ایتالیا می‌گوید:

“... جامه‌ی سیاه از قدیم خاص نژاد ایرانی بوده است. اگر سایر ملل نیز آن را لباس رسمی قرار داده یا مثلاً فاشیست‌های ایتالیا آنرا علامت مشخصه‌ی خود کرده‌اند، باید دانست که مطابق اصل مسلم تاریخ این یک فکر ایرانی بوده که پدر تمام ملل متمدنه‌ی آریاست.” ص. ۷۵ (همان‌جا)

این خواست رضاشاه که می‌خواست خود را به پیش از اسلام ببیوندد، و در برگزیدن نام خانوادگی “پهلوی” آنرا به‌خوبی نشان می‌دهد، با خواست ناسیونالیسم کشورهای غربی، از جمله آلمان که به دنبال دلیل‌هایی برای اثبات برتری نژادی‌اش می‌گشت، همسو شده بود.

آرتور کریستنسن در شماری از کارهایش سرخوردگی خود را از پارلمان‌تاریسم مدرن که بر اساس حق اکثریت جریان می‌یابد، نشان می‌دهد. [۹]

پس بنا بر این چندان جای تعجب نیست که شخصی با چنین پیش‌زمینه‌ی فکری در برخورد با ایران دوران رضا شاه که به سرعت در حال دگرگونی و غربی شدن بود، واکنشی مثبت نشان دهد. بی‌شک سنجیدن ایران ۱۹۱۴ که در حال از هم پاشیدن بود و در گرداب قحطی، آشوب و نابسامانی دست و پا می‌زد، با ایران ۱۹۲۹ نقش مهمی در داوری او داشته است.

یروند آبراهامیان می‌نویسد:

“در سال‌های سلطنت رضا شاه، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید بود. وی پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴، با ایجاد و تقویت سه پایه نگهدارنده‌اش- ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار- برای تثبیت خود گام برداشت. برای نخستین بار پس از حکومت صفوی‌ها، دولت می‌توانست به‌واسطه سه ابزار مناسب نهاد‌های حکومتی، قانون و زور و سلطه جامعه را کنترل کند.” ص. ۱۶۹ [۱۰]

در این زمان آرتور کریستنسن که اینک چهره‌ای شناخته شده بود، با پیشواز گسترده و درخواست دیدارهای خلاف انتظارش از سوی شخصیت‌های مهمی همچون نخست‌وزیر مهدی‌قلی‌خان هدایت، وزیر فرهنگ قره‌گوزلو، وزیر پر قدرت دربار عبدالحسین تیمور تاش، و نیز وزیر خارجه‌ی وقت روبه‌رو می‌شود، و از سوی دیگر، نویسندگانی مانند سعید نفیسی، محمد قزوینی، و پروفیسور رضازاده شفق به دیدارش می‌شتابند. ناگفته نماند که بیشتر اینان در غرب تحصیل کرده بودند.

در یازدهم فروردین ۱۳۰۸ روزنامه‌ی ستاره جهان آمدن “ایران‌شناس مشهور پروفیسور آرتور کریستنسن دانمارکی” را خیر می‌دهد و روزنامه‌های دیگر هم با آب و تاب از آن سخن می‌گویند. آرتور از سوی شاهزاده ارفع که نماینده‌ی

ایران در کشورهای اسکاندیناوی است دعوت می‌شود. او پیش از آن‌که به‌کار بردن لقب‌ها ممنوع شود، «ارفع الدوله» نامیده می‌شد. این دیدار را آقای سوانسون [۱۱] مدیر عامل شرکت اتوبوس دانمارک- ایران ترتیب داده است که چنان‌که پیش از این دیدیم آرتور کریستن‌سن هم از سهامداران آن بود.

در پی سر و صدای این روزنامه‌ها است که شمار زیادی از وزیران و شخصیت‌های فرهنگی برای دیدار او در صف می‌ایستند. [۱۲] پژوهش‌های گسترده‌ی «شخصیت جهانی پروفیسور آرتور کریستن‌سن، ایران‌شناس و زبان‌شناس» درباره‌ی ایران پیش از اسلام، اینک سرچشمه‌ی معتبر و قابل رجوعی بود برای تأیید شکوه و بزرگی ایران باستان و نیز قدرت گسترده‌ی امپراتوری‌های آن که تا پیش از اسلام از بزرگترین تمدن‌های روی زمین به‌حساب می‌آمدند.

+++++

## ناسیونالیسم و تجددخواهی ایرانی

برابر نهادن شکوه، بزرگی و تمدن والای ایران در پیش از اسلام با خواری و نزاری و از هم پاشیدگی آن در دوران پس از اسلام، مدت‌ها بود که جامعه‌ی روشنفکری ایران را به‌خود مشغول کرده بود. به‌گفته‌ی ماشاءاله آجودانی، در ایران به همراه تجدد، یک مفهوم «دو بونی و تازه‌ای از «زمان» در اندیشه سیاسی شکل می‌گیرد... بر بنیاد این مفهوم، تاریخ ایران به «گذشته» و «حال» تقسیم می‌شود. گذشته، گذشته‌ی پر افتخار باستانی به ایران پیش از اسلام تعلق می‌گرفت و زمان «حال» به ایران اسلامی از ۱۴۰۰ سال پیش تا ایران معاصر. در این معنا حال به معنای معاصر نیست. ایران ۱۴۰۰ ساله اسلامی است که تاریخ انحطاط است.» ص. ۳۱-۳۲ [۱۳]



ماشاءاله آجودانی در ادامه می‌افزاید:

«فاجعه از همین نحوه نگرش آغاز شده بود. نحوه نگرش تاریخی یا شبه تاریخی‌ای که تاریخ ایران را تکه تکه پاره می‌کرد و تکه پاره‌هایی از آن را بر تکه پاره‌هایی دیگر برتر می‌نهاد. این برتر نهادن‌ها ناگزیر به نفی و طرد بخش مهمی از تاریخ ایران نیز می‌انجامید.

در محدوده همین نگرش تاریخی، به‌طور عام، ایران به دو پاره خوب و بد یا «خیر» و «شر» تقسیم می‌گردید. پاره خوب آن به ایران باستان یا گذشته تاریخی، و پاره بد، «شر» و اهریمنی آن به ایران دوران اسلامی- یا ایران معاصر- تعلق می‌گرفت.» ص. ۴۸-۴۷ (همان‌جا)

آجودانی در همین کتاب، با آوردن نمونه‌های روشن و انکارناپذیری به‌خوبی نشان می‌دهد که نویسندگان و شاعران تجددگرای ما، در این راستا، حتی به تحریف و افسانه‌سازی هم دست زده‌اند. او مشخصه‌ی ناسیونالیسم ایرانی را که با تجددخواهی ایرانی در هم تنیده شده، این‌گونه تعریف می‌کند:

«ضدیت با دین و آیین اسلام، ضدیت با عرب و یهود و اقوام سامی و آیین‌های بیگانه، شیفتگی به ایران باستان و عصر درخشان ساسانی، مهمترین مشخصه ناسیونالیسمی بود که در جریان نهضت تجدد خواهی و مشروطیت در ایران شکل گرفته بود و میراث آن با فاصله کمی در عصر پهلوی به روشنفکرانی چون هدایت و کسروی رسید. تحولات جهانی نیز به قوام یافتگی چنین ایدئولوژیی در ایران عصر پهلوی دامن زد.» ص. ۵۲ (همان‌جا)

می‌شود گفت که ناسیونالیسم رضا شاه هم از این قاعده مستثنی نبود و به دنبال ایجاد همگونی فرهنگی، زبانی، و وحدت سیاسی بود. ابراهامیان در ص. ۱۷۷ همان کتاب، درباره‌ی سیاست و خواسته‌های رضا شاه می‌نویسد:

«سیاست‌های راجع به قبایل با آرزوی دیرینه تبدیل امپراتوری چند قومی به دولتی واحد با مردمی واحد و یک قوم، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی، کاملاً مرتبط بود.»

در نیمه‌ی نخست قرن بیستم که کریستن‌سن در زمینه‌ی شرق و ایران مشغول پژوهش بود، جهان درگیر دو جنگ جهانی شد که در نتیجه‌ی آن‌ها معادله‌های جهانی به‌هم خورد، و رابطه‌های غرب و شرق بر پایه‌ی محاسبات دیگری بنا گذاشته شد.

در این دوران رشد بسیار سریع صنایع، و توان هر دم فزاینده‌ی دستگاه‌ها و ماشین‌ها در غرب، منجر به تولید انبوه در همه‌ی زمینه‌ها شده، و جهان صنعتی دیوانه‌وار به دنبال بازارهای تازه و نیز منبع‌هایی برای مواد خام می‌گردد که در نتیجه‌ی آن، پهنه‌ی گیتی شاهد جنگ‌های مداوم آشکار و پنهانی می‌شود که بر سر تقسیم‌های جغرافیایی تازه صورت می‌گیرد.

آرتور کریستن‌سن که شاهد این زورآزمایی‌ها است، از «فرصتی» برای دولت‌های کوچک غربی سخن به میان می‌آورد که رقابت کشورهای بزرگ غربی در مشرق‌زمین فراهم آورده است؛ فرصتی برای سرمایه‌گذاری و به دست آوردن امکانات و بازارهای جدید.

در همین دوران تاریخی در صحنه‌ی سیاسی غرب، و به‌ویژه آلمان، ناسیونالیسم در حال رشد و گسترش است، و نژادشناسی توجه پژوهشگران را در رشته‌های گوناگون به خود جلب کرده است. این موضوع سمت و سوی پژوهش‌های خاورشناسان را برای یافتن ریشه‌های نژاد آریا، متوجه هند و ایران می‌سازد، و پژوهش‌های ایران‌شناسی در این دوره هم، خود به‌خود در رابطه با نژاد آریا و زبان‌های هند و اروپایی سمت و سوی می‌گیرند. اگر این مورد را به موردی که پیش از این از آن سخن گفتیم، یعنی تلاش برای امکان یافتن جای پای در شرق برای به دست آوردن مواد خام و بازارهای تازه بیفزاییم، به راحتی می‌توانیم بفهمیم که چرا آرتور کریستن‌سن در آن هنگام موفق می‌شود رشته‌ی زبان‌شناسی تاریخی ایران را در دانشگاه کپنهاگ از زیر سایه‌ی شرق‌شناسی بیرون کشیده و به رشته‌ای مستقل بدل سازد.

او بنا به گفته‌ی خودش در دومین سفرش به ایران، در پی بررسی لهجه‌ها، و نیز دگرگونی‌هایی است که پس از به حکومت رسیدن رضا شاه در این کشور صورت گرفته است. او که در سفر پیشینش در ۱۵ سال پیش، با ایرانی فقیر و درمانده روبه‌رو شده بود که از هرگونه امکانات رفاهی، آموزشی و اجتماعی محروم بود، و نه راه درست و حسابی داشت و نه وسایل نقلیه‌ی ضروری، اکنون با کشوری روبه‌رو می‌شود که در آن شبانه‌روز در حال کار و ساختن هستند، و با سرعت هرچه تمام‌تر می‌رود تا شکل و شمایلی را به خود بگیرد که برای یک غربی آشنا است، و او می‌تواند آن را با کشور خودش مقایسه کند.

اصلاحاتی که رضا شاه از بالا و با ضرب و زور به اجرا درآورد، فرصت‌های خوبی برای کشور کوچک دانمارک فراهم آورد. از جمله شرکت “کمپساکس” [۱۴] در سال ۱۹۳۳ برای ساختن راه‌آهن وارد ایران شد. در همین دهه این شرکت با ۴۵ هزار کارگر پیمانی بزرگترین کارفرما در ایران است که تعداد کارکنانش از شرکت نفت انگلیس هم بیشتر است. شرکت دانمارکی “مونبرگ اند تورسن” [۱۵] هم گذشته از ریل‌گذاری راه‌آهن تهران- تبریز، ساختن سیلواها را نیز عهده‌دار است.

پس چنان‌که می‌بینیم، فرصتی که آرتور کریستن‌سن از آن نام برده بود، برای کشور کوچک دانمارک، در ایران پیش آمده بود.

او در سفر دومش به ایران دیگر شخصیتی سرشناس است که بزرگان کشور از نخست وزیر و وزیر دربار گرفته تا نویسندگان نامداری چون سعید نفیسی و محمد قزوینی برای دیدارش در نوبت می‌ایستند. پس می‌توان گفت یکی از علت‌هایی که آرتور کریستن‌سن این همه اقدامات رضا شاه را می‌ستاید، این است که او با مردم کوچه و بازار و روشنفکران دهان‌بسته‌ای که بار گران اصلاحات سریع و دگرگون‌کننده‌ی رضا شاه را بر دوش می‌کشند، و باید زخم تازیه‌ای او را تحمل کنند، بی‌ارتباط است. او در این سفر ایران را از پنجره‌ای می‌بیند که سردمداران حکومت رضا شاه و طبقه‌ی بالای جامعه او را در مقابلش نشانده‌اند. این‌جا کمی غریب است که یک پژوهشگر حرفه‌ای مانند آرتور کریستن‌سن چگونه نمی‌تواند دندان‌های شکسته‌ی خبرنگاران و چشمان ترسان رهگذران را ببیند.

بیشتر روشنفکران یا تجددخواهانی که آرتور کریستن‌سن با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند از سویی درس‌خوانده‌ی اروپا بوده، و خواهان پیشرفت کشور به سبک غربی هستند، و از سوی دیگر شیفته‌ی شکوه ایران باستان، و خواهان دمیدن روح تازه در کالبد آن امپراتوری از دست رفته.

این تجدد خواهان، با توجه به نهادینه بودن تفکر دوتایی در فرهنگ و تفکر ایرانی که هر پدیده‌ای را متعلق به دنیاهای جداگانه‌ی نور یا ظلمت، سپیدی یا سیاهی، و در نتیجه خوب یا بد می‌بینند، با حذف دوران طولانی اسلامی از تاریخ ایران، گذشته را همان دوران پرافتخار شاهنشاهی‌های پیش از اسلام دانسته، و زمان حال را از زمان آمدن اسلام به ایران آغاز می‌کنند که آن را دوران انحطاط و پس رفتن، و نیز پس ماندن از قافله‌ی تمدن می‌دانند.

پس این تجدد خواهانی که می‌خواهند بخش اسلامی تاریخ ایران را بریده، و آن را به گذشته‌ی پر افتخارش پیوند بزنند، به عرب‌ستیزی، ضدیت با اسلام، و چشم بسته عشق ورزیدن به ایران باستان روی می‌آورند که حاصل آن ناسیونالیسمی است که ناسیونالیسم رضا شاه نیز از جنس همان است؛ ناسیونالیسمی که در جهت ساختن ایرانی با یک تاریخ، یک فرهنگ، یک زبان و در نتیجه یک طرز تفکر، پذیرنده و خواهان اراده و سیاست یک نفر باشد که بتواند آن را بر ایرانی یک‌پارچه، و ایرانیانی بدون تفاوت‌های قومی و زبانی و فرهنگی تحمیل کند.

نتیجه‌ی این طرز تفکر به دیکتاتوری رضا شاه منجر می‌شود که در سایه‌ی آن کشور را “امن”، و برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی آماده می‌سازد؛ امنیتی که با اصلاحات از بالا و با زور، و بی توجه به فرهنگ، باورها و خواسته‌ی توده‌های میلیونی، لایه‌ای درخشان و پر زرق و برق از پیشرفت را بر روی بافت عقب‌مانده‌ی جامعه می‌کشد؛ لایه‌ای که چشمان کسانی همچون آرتور کریستن‌سن را هم از دیدن آن بافت زیرین باز می‌دارد.

پانویس‌ها:

Det gamle og det nye Persien [۱]

tysk Folkeand, Kultur og verdenskrig Politik og Masse-moral 1911, Engelsk og [۲]  
Skatteborgere, Synspunkter og synsvinkler, 1929, 1915, Folkestyrets Fremtid 1927

Munksgaard 1937 & Iran. København, Levin Christensen, Arthur: Kulturskitser fra [۳]

Iran, s. 36 Christensen, Arthur: Kulturskitser fra [۴]

[۵] دولت‌آبادی، یحیی: حیاتت یحیی، جلد چهارم. تهران، انتشارات عطار- انتشارات فردوسی. چاپ چهارم 1362  
(چاپ اول 1330)

[۶] مصاحبه‌ای با عنوان “در حضور پروفیسور آرتور کریستن‌سن” (professor Arthur Christensen Hos) که هولگا یریلد (Holger Jerrild) در سال 1935 با او انجام داده و در یکی از نشریه‌های دانمارک به نام ( Gads danske magasin) به چاپ رسیده است.

[۷] یروند آبراهیمیان: ایران بین دو انقلاب. تهران: نشر نی ۱۳۷۷ ص. ۱۷۸-۱۷۹

[۸] گذشته چراغ راه آینده است. پژوهش گروهی: جامی. تهران، نیلوفر. چاپ دوم- پاییز 1371. ویراستار: بیژن نیک‌بین.

Leksikon. 3. bd. København 1979 Jes P. Asmussen: Dansk Biografisk [۹]

[۱۰] بیرون آبراهامیان: ایران بین دو انقلاب. تهران: نشر نی ۱۳۷۷ ص. ۱۷۸ - ۱۷۹

Suenson [۱۱]

Christensen, iransk filologi og jagten på de Søltøft, Mette Hedemand: Arthur [۱۲]  
2007 .indoeuropæiske. Danmark

[۱۳] آجودانی، ماشاءاله: هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم. لندن، فصل کتاب-۱۳۸۵ [۲۰۰۶ م.]

. Kampsax 35 [۱۴]

.Thorsen & Monberg 36 [۱۵]

+++++

برچیده تبرستان از رادیو زمانه 30-7-2013

<http://www.radiozamaneh.com/86757>

<http://www.radiozamaneh.com/86757/2>

<http://www.radiozamaneh.com/86757/3>

<http://www.radiozamaneh.com/86757/4>